

بدیهی‌انگاری تصورات و نقدهای آن

دکتر سید محمود یوسف‌ثانی*

چکیده

امکان یا عدم امکان علم و آگاهی جدید از جمله مسائلی است که از دیرباز مورد توجه فیلسوفان بوده و نظرات گوناگونی در باره آن اظهار شده است؛ چنان که گروهی از اساس کسب آگاهی جدید را ناممکن دانسته و گروهی نیز منکر وجود هر گونه دانش بدیهی و بی‌نیاز از کسب برای آدمی شده‌اند و یا آنکه گروهی دیگر قائل به تقسیم شده، اکتساب آگاهی در بخشی از دانسته‌های بشری را ممکن و در بخشی دیگر ناممکن دانسته‌اند. در حکمت اسلامی نیز این مباحث ذیل عنوان بدهت یا اکتسابی بودن تصورات و تصدیقات مطرح شده و ضمن پذیرش امکان اکتساب تصدیقات، در مورد امکان اکتساب تصورات شبهات و اشکالاتی چند مطرح گردیده است. در این میان کسی که بیش از همه بر ناممکن بودن اکتساب تصورات اصرار ورزیده، فخر رازی است. رازی در آثار خود دو اشکال عمده بر اکتسابی بودن تصورات وارد می‌کند که از آن دو، یکی متخذ از مأخذ تصدیقی و دیگری متخذ از مأخذ تصویری است. او بر اساس این دلایل چنین نتیجه می‌گیرد که تصورات یا مورد التفات ذهن نیستند و علی‌اگر مورد التفات ذهن واقع شوند، بدیهی خواهند بود. نویسنده در این جستار پس از بیان پیشینه تاریخی رأی امام رازی، ضمن گزارش و تحلیل ادله او، پاسخ‌های دیگر منطق‌دانان و حکیمان به شبهات وی را نیز نقل و بررسی و ارزیابی کرده است.

واژگان کلیدی

تصور؛ تصدیق؛ اکتساب؛ بدهت؛ تعریف؛ جنس؛ فصل

yosefsani@yahoo.com

* استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

مقدمه

«منون: سقراط در باره چیزی که اصلاً نمی‌دانی، چیست، چگونه می‌خواهی تحقیق کنی و اگر آن را بیابی، از کجا خواهی دانست که آنچه یافته‌ای، همان است که می‌جستی؟» (افلاطون، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۳۸۷).

افلاطون با طرح این پرسش توسط منون خطاب به سقرط او را با پرسش دشواری مواجه می‌کند که در واقع، یکی از مقاصد اصلی نوشتن رساله «منون» پاسخگویی به همین پرسش و جستجوی راه‌حلی برای گریز از دو شاخه این قیاس ذوحدین است.

سقراط در پاسخ به این پرسش، نخست سخن او را معنا می‌کند و می‌گوید که معنای سخن تو این است که آدمی نه در باره آنچه که می‌داند، تحقیق می‌تواند کرد و نه در باره آنچه نمی‌داند؛ زیرا در آنچه می‌داند، نیازی به تحقیق نیست و در آنچه نمی‌داند نیز چون نمی‌داند در باره چه تحقیق کند، چگونه می‌تواند به تحقیق در باره آن بپردازد؟ (افلاطون، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۳۸۷) و چون با پرسش منون در باره رأی او در این خصوص مواجه می‌شود، می‌گوید که آموختن و پژوهیدن ممکن است، ولی آموختن چیزی جز به یاد آوردن و تذکر نیست و از آنجا که رأی به امتناع آموختن و یادگیری آدمی را از پژوهش و جستجو باز می‌دارد و تن‌پرور می‌سازد، در حالی که عقیده به امکان آن ما را به تحقیق و جستجو ترغیب می‌کند، آن رأی را نمی‌توان پذیرفت.

بنا به نقل افلاطون، سقراط پس از طرح کلی این مسئله که شناخت همان یادآوری است، در صدد اثبات آن از طریق عملی بر می‌آید و این کار را بر روی یکی از غلامان منون در خصوص یک مسرطه هندسی انجام می‌دهد و صرفاً با طرح یک سلسله پرسش‌ها و با استفاده از آنچه که غلام از پیش می‌دانسته است، قدم به قدم او را به سوی پاسخ سؤال هدایت می‌کند و بدین ترتیب، نظریه معروف «تذکری بودن علم» توسط افلاطون در این رساله سامان می‌پذیرد.^۱

شبهه منون و پاسخ سقراط به آن در قالب نظریه معروف افلاطونی تذکر مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفته و در باره آن بحث و گفتگوهایی به میان آمده، ولی مورد قبول قرار نگرفته و منجر به انعقاد فصلی در کتاب «برهان» از کتاب‌های فن

منطق با عنوان «فی أن العلم لیس بتذکر» شده است. ولی حل شبهه منون صرفاً با رد عقیده سقراط (افلاطون) در باره تذکر کافی نبوده و از این رو آن شبهه نیز مستقلاً مطرح و مورد نقض و ابرام واقع شده است. گزارش مفصلی از آن در فصل نوزدهم از مقاله نهم کتاب قیاس «منطق شفا» و فصل ششم از مقاله اول برهان همان کتاب آمده است.

شیخ در این دو کتاب ضمن گزارش پرسش منون و پاسخ افلاطون از زبان سقراط به او، این پاسخ را در واقع گونه‌ای تسلیم به اشکال مطرح‌شده، بدون حل واقعی شبهه و پاسخگویی به آن، تلقی کرده و پاسخ‌های سقراط و افلاطون به این شبهه را دو پاسخ مختلف قلمداد کرده است. شیخ در این مقام بر آن است که سقراط با ارائه یک مثال نشان داد که مجهول چگونه از معلوم به دست می‌آید و در واقع، آنچه را که منون در قالب یک قیاس ممتنع بودن آن را نشان داد، سقراط در قالب قیاس دیگری امکان آن را اثبات کرد. ولی به نظر شیخ این سخن، پاسخی منطقی به شبهه مذکور نیست (ابن سینا، ۱۴۰۴- الف، ص ۷۵؛ ابن سینا، ۱۴۰۴- ب، ص ۵۴۴). از سوی دیگر، افلاطون نیز با روی آوردن به نظری تذکر گویا به شبهه تن داد و با جستجوی خلاصی از آن خود در شبهه دیگری واقع شد (ابن سینا، ۱۴۰۴- الف، ص ۷۵). شیخ پس از نقل دو پاسخ مذکور و تحلیل آن‌ها خود مجدداً به طرح و بررسی شبهه و پاسخگویی بدان می‌پردازد و ما پاسخ او را در ادامه این نوشته نقل و بررسی خواهیم کرد.^۲ ولی پاسخ شیخ مانع از آن نشد که همین شبهه به گونه‌ای دیگر و در بابی دیگر از ابواب منطق طرح نگردد و پاسخگویی بدان به صورت معركة آراء و انظار در نیاید.^۳

یکی از مهم‌ترین مباحث منطقی- فلسفی که در بیشتر کتب حکمی اسلامی به صورت یک اصل موضوع آورده شده است و سهم فراوانی در صورتبندی مسائل مطرح‌شده در هر علم بپایه دارد، تقسیم تمامی اقسام دانسته‌های بشری بر دو دسته تصور و تصدیق است. مباحث مربوط به این دو دسته از معلومات و به تبع آن‌ها مجهولات آدمی بخش عمده‌ای از مباحث آغازین کتاب‌های منطق و همچنین بخشی از کتاب علم و معلوم فلسفه را تشکیل می‌دهد. یکی از مباحث مطرح‌شده در ذیل مسئله تصور و تصدیق تقسیم آن به دو قسم ضروری و نظری است. تصور ضروری یا بدیعی

تصوری است که قابل تعریف نیست و ذهن برای دستیابی به آن بی نیاز از طلب و کسب (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲) علی نظر (رازی، قطب‌الدین، بی تا، ص ۱۰) نیست. تصدیق ضروری نیز تصدیقی است که حصول آن برای ذهن وابسته به نظر (پیشین) یا چیزی جز طرفین تصدیق (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲) نیست. تصور یا تصدیق نظری یا کسبی ناگزیر باید در مقام تعریف مبتنی بر تصور یا تصدیق بدیهی باشد و ممکن نیست که بتوان همه تصورات یا تصدیقات را نظری و اکتسابی دانست، بآنحوی که هر تصور یا تصدیق از تصور یا تصدیقی متقدم بر خود حاصل آمده باشد و این امر تا بی نهایت ادامه یابد و به تصورات و تصدیقاتی که بی نیاز از اکتساب و نظر باشند، منتهی نگردد. پس این نتیجه را در قالب یک قضیه کلیه می توان چنین بیان کرد: «همه تصورات و تصدیقات به دو قسم ضروری و نظری تقسیم می شوند».

منطق دانان با طرح این تقسیم و ضرورت اتخاذ نظریات از بدیهیات در هر دو حوزه تصور و تصدیق هم بر ضرورت نیاز به دانش منطقی و هم بر ضرورت تنظیم مباحث آن در دو بخش «منطق تصورات» و «منطق تصدیقات» استدلال می کنند. این امر مورد وفاق جمهور منطق دانان است و در آن اختلافی ندارند. در این میان تنها یک استثنا وجود دارد که از اساس تقسیم مجموعه تصورات و تصدیقات به دو بخش ضروری و نظری را نپذیرفته و این تقسیم را تنها در بخش تصدیقات جاری دانسته است و در واقع، مکرر قضیه به صورت کلیه آن شده و تنها صورت جزئی قضیه را قابل قبول دانسته است. او گرچه می پذیرد که در مورد تصدیقات می توان گفت که همه آنها یا ضروری اند یا نظری، و نظریها از ضروریها حاصل می شوند، در مورد تصورات نمی توان به چنین تقسیمی قائل شد و باید گفت که تصورات یا معلوم اند یا مجهول، و اگر معلوم باشند و از آنها آگاهی داشته باشیم، جز به صورت بدیهی نخواهند بود. بنابراین، نمی توان تصویری داشت که از حد و تعریف حاصل آمده باشد و در مقام فهم و دریافت ذهنی مبتنی و متکی بر آنها بلنشد. بر این اساس، می توان گفت که از نظر او همه تصورات در صورتی که معلوم ذهن واقع شوند و ذهن نسبت به آنها التفات پیدا کند، جز به صورت بدیهی نخواهند بود و این همان رأی است که به «بدیهی انگاری

تصورات» از نظر فخر رازی شهرت یافته است و سبب التزام او به آرای خاص در مواضع دیگر نیز شده است.^۴

فخر رازی این رأی را در آثار خود گاهی به صورت رأیی مستقل (رازی، فخرالدین، ۱۴۰۵، ص ۷) و گاهی به صورت مسئله (رازی، فخرالدین، ۱۳۳۵، صص ۱۲-۱۳) مطرح کرده است و گاهی بدان پاسخ داده (رازی، فخرالدین، ۱۹۶۶، صص ۱۰۵-۱۰۶) و گاه از تفصیل پاسخ خودداری کرده است (رازی، فخرالدین، ۱۴۰۵، ص ۷). او برای اثبات رأی خود دو دلیل مستقل ارائه می‌کند و از هر یک لزوم بداهت تصورات و عدم امکان اکتساب آن‌ها را استنتاج می‌کند. او ضمن ارائی استدلال‌های خود به پاسخ‌های ابن سینا از شبهه منون نیز اشاره می‌کند و آن‌ها را ناتمام و نادرست می‌داند (رازی، فخرالدین، ۱۴۰۰، ص ۴۴). منطقدانان مسلمان ریشه شبهه فخر رازی را همان شبهه معروف منون که در آثار افلاطون مطرح شده است، دانسته‌اند (رازی، قطب‌الدین، بی‌تا، ص ۱۵۳).

چنان که گفتیم، از آنچه فخر رازی در آثار خود از قبیل «المحصل»، «شرح عیون الحکمة» و «الرسالة الکمالیة» آورده است، دو دلیل مستقل در اثبات ضروری بودن همه تصورات می‌توان به دست آورد: یکی از این دو دلیل با دلیل ارائه شده در رساله منون قریب‌المأخذ است و دلیل دیگر، اختصاص به خود او دارد. او با اشاره به پاسخ ابن سینا به شبهه منون در واقع، دلیل سومی هم می‌آورد تا همه جوانب مسئله را بررسی کرده باشد. به شبهه فخر رازی نیز چند پاسخ داده شده است. ما در ادامه، ضمن تقریر و تبیین اشکالات اول و سوم فخر رازی بر امکان اکتسابی بودن تصورات، پاسخ‌های ارائه شده را نیز گزارش و بررسی می‌کنیم و قوت و ضعف آن‌ها را ملاحظه خواهیم کرد.

۱. استدلال نخست فخر رازی در بدیهی‌انگاری تصورات

هنگامی که ذهن در پی تحصیل تعریف یا حد چیزی است، امر از دو صورت خارج نیست: یا به آن آگاهی و شعور دارد و یا ندارد؛ به بیان دیگر، آنچه که ذهن در پی شناسایی تصور آن است، یا برایش معلوم است یا مجهول، اگر مجهول باشد و ذهن

نسبت به آن استشعار و آگاهی نداشته باشد، توجه به آن ممکن نیست؛ زیرا چیزی که شعور به نیست، مورد طلب نیز نخواهد بود، و اگر معلوم باشد و ذهن نسبت به آن آگاهی و شعور داشته باشد، طلب و تحصیل آن محال خواهد بود؛ زیرا تحصیل حاصل، محال است. این استدلال در قالب یک قیاس ذوجهین صورتبندی شده و از هر یک از دو وجه آن نتیجه‌ای در جهت اثبات مطلوب (امتناع وجود تصورات مکتسب) حاصل آمده است. صورت این استدلال چنین است:

هر تصور که تعریف و کسب آن مطلوب باشد، یا معلوم و شعور به است، یا مجهول و غیرشعور به

اگر معلوم و شعور به باشد، کسب و طلب آن محال است (به دلیل امتناع تحصیل حاصل).

اگر مجهول و غیرشعور به باشد هم، کسب و طلب آن محال است (به دلیل امتناع توجه نفس به امر غیرشعور به).

پس در هر حال، تصور مکتسب ممتنع است (جرجانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۳). ولی چون به ترتیبی که پیشتر گفته شد، شقوق مفروض مسئله منحصر در این دو فرض نبود و امکان فرض دیگری هم وجود داشت، فخر رازی ضمن اشاره به فرض مذکور، بطلان آن را نیز اعلام می‌دارد. این فرض دیگر همان پاسخی است که ابن سینا در برهان «شفا» به شبهه منون می‌دهد و ضمن ناتمام دانستن پاسخ‌های سقراط و افلاطون به شبهه، خود پاسخ مستقلی به آن ارائه می‌کند.

او در کتاب مذکور ضمن پذیرش دو فرض نخست مطرح شده در استدلال و در قالب قیاس ذوحدین و اذعان به صحت آن، بدون اشاره به استدلال‌های مربوط به صحت شقوق مسئله، می‌گوید:

«إن المطلوب لو كان معلوماً لنا من كل جهة ما كنا نطلبه ولو كان مجهولاً لنا من كل جهة ما كنا نطلبه».

پس به نظر ابن سینا نیز معلوم مطلق و مجهول مطلق را نمی‌توان به عنوان مطلوب فکری در سیر تحدید یا استدلال مورد نظر قرار داد و چنین امری ناممکن است. ولی به نظر او فروض قابل تصور در مسئله، منحصر در این دو فرض نیست و شق دیگری نیز

در کنار آن‌ها قابل تصور است و آن اینکه شیء از جهتی معلوم و از جهت دیگر مجهول باشد و مطلوب ما شناسایی شیء از همان جهت و حیثیت مجهول آن باشد. تفکیک وجه معلوم از وجه مجهول شیء همان است که به نظر ابن‌سینا طلب مجهول را ممکن و آن را معقول می‌سازد؛ زیرا ممکن است که چیزی به جهتی معلوم و به جهتی مجهول باشد و ما با استفاده از آگاهی نسبت به وجه معلوم آن در صدد آگاهی نسبت به وجه مجهولش برآیم و این امری است که در باره تصورات و تصدیقات به نحو یکسان صدق می‌کند و استدلال ابن‌سینا در این خصوص نیز عام و کلی است؛ با این تفاوت که به عقیده شیخ در تصدیقات شیء از دو وجه معلوم است و از یک وجه مجهول:

«فهو معلوم لنا من وجهین، مجهول من وجه، فهو معلوم لنا بالتصور بالفعل ومعلوم لنا بالتصديق بالقوه، و انما هو مجهول لنا من حيث هو و مخصوص بالفعل وان كان معلوماً من حيث يخص بالفعل».

و در تصورات از جهتی معلوم و از جهتی مجهول است.

فخر رازی در واقع، با عنایت به همین تفکیک حیثیات در خصوص تصورات است که در ادامه استدلال خود برای دفع دخل مقدر این استدلال مح‌نقل را نیز مطرح ساخته و در قالب طرح اشکال بر رأی خود گفته است که اگر ادعا شود شیء از جهتی معلوم و مشعور به است و از جهتی مجهول، پاسخ این خواهد بود که وجه مشعور به جدا از وجه غیر مشعور به است، وجه نخست را نمی‌توان طلب کرد؛ چون حاصل است و وجه دوم نیز چنین است؛ زیرا آنچه مطلقاً مورد استشعار نباشد، قابل طلب نیست (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۷).

در این استدلال نشان داده می‌شود که چنانچه مطلوب را دارای دو وجه دانسته به وجهی آن را معلوم و به وجهی دیگر مجهول و مطلوب بدانیم، باز هم می‌توان گفت که این دو وجه نیز محکوم به همان حکم پیشین خواهند بود، به این ترتیب که وجه معلوم ممتنع‌الحصول و وجه مجهول ممتنع‌الطلب خواهد بود و استدلال نخست هم‌چنان تمام و پا برجاست (رازی، فخرالدین، ۱۴۰۰، ص ۴۴).

این استدلال فخر رازی در امتناع وجود تصور نظری از چنان قوتی بر خوردار بوده است که بهای مثال، صدرالمآلهین چند قرن بعد همچنان آن را شبهه عویصه تلقی می‌کند^۵ (شیرازی، صدرالدین، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۵۲۹) و یا علامه دوانی در «حواشی شرح شمسیه» تنها به این شبهه اشاره کرده و طرح آن در کتابی مقدماتی مثل «شرح شمسیه» را برای مبتدی لازم نمی‌داند (دوانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۶).

۲. پاسخ‌ها به استدلال نخست

به استدلال نخست فخر رازی در امتناع وجود تصور مکتسب به دو صورت حلی و نقضی پاسخ داده شده است. خواجه طوسی در «نقد المحصل» ضمن شرح کلام امام و استدلال او در باره این امر که با تقسیم وجوه به وجه معلوم و وجه مجهول نمی‌توان از عویصه امتناع اکتساب تصورات گریخت، آن را مغالطه‌ای آشکار می‌داند و می‌گوید که هنوز در مسئله فرض دیگری باقی است که فخر بدان اشاره نکرده است. به عقیده خواجه آنچه مطلوب است، وجه معلوم یا وجه مجهول نیست بلکه چیزی است که دارای این دو خصوصیت و این دو جهت است و این خود قسم سوم است. چیزی که دارای این دو جهت است، نه به نحو مطلق مورد توجه و استشعار ذهن است و نه به نحو مطلق مجهول و خارج از آگاهی و استشعار ذهن است و از این جهت می‌توان آن را مورد طلب و اکتساب قرار داد (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۷). فخر رازی خود نیز در موضع دیگری از کتاب «المحصل» به چنین تفکیکی قائل بوده و از آن استفاده کرده است و معلوم به علم اجمالی را به جهتی معلوم و به جهتی مجهول دانسته و گفته است که این هر دو جهت، جهات یک امر سوم هستند. باید متذکر شد که خواجه طوسی علاوه بر این پاسخ که مبتنی بر سخنان فخر در مواضع دیگری از آثار خود اوست^۶، وی از باب الزام بر فخر به چنین پاسخی استناد کرده (جرجانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۰۶؛ تفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۲۰)، به پاسخ اصلی مورد نظر خود در اثر دیگری اشاره کرده است و در آنجا مجهول را حقیقت ماهیتی می‌داند که به لحاظ برخی عوارض معلوم و به لحاظ حقیقت مجهول است (محقق و ایزوتسو، ۱۳۵۳، ص ۱۵۷).

شاید بتوان گفت نخستین کسی که به این شبهه پاسخ داده، خود فخر در آثار دیگر خویش است. او پس از طرح اشکالات وارد بر تقسیم تصور به دو قسم بدیهی و کسبی و پاسخ‌هایی که توسط قوم به آن‌ها داده شده و مجدداً طرح اشکالاتی که بر این پاسخ‌ها وارد است، در نهایت مجدداً به طرح پاسخی برای آن‌ها می‌پردازد. تمامی پاسخ فخر به این دو اشکال که در «الملخص» به تفصیل به آن‌ها پرداخته است (محقق و ایزوتسو، ۱۳۵۳، صص ۱۱۰-۱۰۶)، تنها در کمتر از یک سطر خلاصه می‌شود. او تعریف را صرفاً تفصیل همان چیزی می‌داند که اسم به اجمال بر آن دلالت می‌کند و این سخن را پاسخ هر دو اشکال تلقی می‌کند. به این ترتیب آنچه معلوم است، وجه اجمالی است و آنچه در صدد شناختش بر آمده‌ایم، وجه تفصیلی است که با تعریف صورت می‌گیرد.

صدرالمثلهین نیز ضمن طرح اشکال فخر همراه با دو اشکال دیگر در خصوص تصدیقات که اگر اکتساب تصورات ناممکن باشد، تحصیل تصدیقات بدیهی هم ناممکن خواهد بود، چه تحقق تصدیق مستلزم وجود تصور است، و اگر تصدیقات بدیهی غیرمقدور باشند، تمامی تصدیقات چنین خواهند بود، به شبهات مذکور پاسخ داده است. او در پاسخ شبهه نخست که همان شبهه مورد بحث ماست، به طرح این نکته می‌پردازد که وجه شیء گاهی به گونه‌ای مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که می‌تواند عنوان موضوع قضی متعارفه واقع شود که در این صورت، مرآت ملاحظه افراد به نحو کلی یا جزئی خواهد بود و از همین رو حکم از عنوان به افراد تسری می‌یابد و گاهی بدین صورت ملاحظه نمی‌شود و فقط خود وجه مورد نظر واقع می‌شود و جنبه مرآتیت ندارد، که در این صورت موضوع قضی طبیعی واقع می‌شود. به نظر او در هر دو صورت، گرچه معلوم بالذات و حقیقی همان وجه است، نه ذالوجه یا افراد، ولی در مورد نخست ذالوجه یا افراد با وجه یا عنوان متحدند و به صورت بتعی و بالعرض همراه آن مورد تصور قرار می‌گیرند و همین مقدار برای توجه نفس به آن بدون لازم آمدن محالی (تحصیل حاصل با توجه نفس به مجهول مطلق) کافی است (شرح الحکمة الاشراف، بی‌تا، صص ۵۲-۵۳). این پاسخ‌ها، پاسخ‌های حلی به شبهه فخر رازی تلقی می‌شوند.

منطقدانی به نام شرف‌الدین مراغی از طریق برهان خلف و استخراج محال از فرض صدق این شبهه بدان پاسخ داده و این کار را با بیان لوازم منطقی آن انجام داده است. او نخست ضمن صورتبندی استدلال فخر آن را در قالب یک قیاس مقسم مرکب از منفصله‌ای دارای دو جزء که هر دو لازمه مشترک و محالی دارند، ارائه کرده و در نهایت محال بودن اکتساب مطلوب تصوری را استنتاج کرده است:

۱. هر مطلوب تصوری یا «مشعور به» است یا «غیرمشعور به».

۲. هر امر مشعور به (یا معلوم) غیرقابل اکتساب است.

۳. هر امر غیرمشعور به (مجهول مطلق) غیرقابل اکتساب است.

۴. پس مطلوب تصوری غیرقابل اکتساب است.

این نوع استدلال چنان که گذشت، از سنخ قیاس مقسم یا همان استقرای تام که در آن ابتدا موضوعی به نحو محصور تقسیم می‌شود و سپس برای هر یک از اقسام حکم واحد و مشترکی بیان می‌گردد و در نتیجه برای همان موضوع آن حکم به نحو کلی اثبات می‌شود، است. در این استدلال نیز با استفاده از همین روش به اثبات مطلوب یعنی غیرقابل اکتساب بودن مطلوب‌های تصوری پرداخته شده است (جرجانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۷).

ولی مراغی صدق این استدلال را منوط به صدق دو مقدمه حمله آن (سطور ۲ و ۳ استدلال) دانسته است، به این معنا که برای صحت استدلال باید هر دو مقدمه مذکور صادق یا قابل اجتماع در صدق باشند، ولی به گفته او چنین امری متحقق نیست و مقدمات مذکور لوازم متنافی و غیرقابل جمعی دارند. او برای اثبات استدلال خود نخست هر یک از مقدمه‌ها را به عکس نقیض تبدیل می‌کند و سپس از آن عکس مستوی می‌گیرد و آن گاه نشان می‌دهد که دو عکس مستوی به دست آمده با یکدیگر متنافی‌اند، حال آنکه بنا به قوانین منطق هر گاه قضیه‌ای صادق باشد، تمامی لوازم آن الی غیرالنهاییه نیز صادق خواهند بود و بین امور صادق نیز هیچ گونه تنافی و تعارض وجود ندارد.

به گفتن مراغی عکس نقیض مقدمه دوم چنین است: هر چیزی که قابل اکتساب است، غیرمعلوم است و عکس مستوی این قضیه چنین است: «برخی غیرمعلوم‌ها قابل

اكتساب‌اند» که این قضیه با مقدمه (۳) تنافی دارد؛ زیرا بنا به آن هر امر غیر معلومی غیر قابل اکتساب است. در باره مقدمه سوم نیز به همین ترتیب عمل می‌شود تا حاصل با مقدمه دوم تنافی پیدا کند. او در نهایت نتیجه می‌گیرد که اگر لوازم دو قضیه با یکدیگر تنافی داشته باشند (در اینجا مراد از «لوازم» عکس مستوی‌های حاصل از عکس نقیض دو قضیه‌اند)، امکان صادق بودن آن‌ها با هم وجود ندارد و به عبارت دیگر، صدق هر یک مستلزم کذب دیگری است^۷ (رازی، قطب الدین، بی تا، ص ۱۰۶؛ جرجانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۸).

دلیل دیگری که این منطقدان علیه استدلال فخر رازی ذکر کرده، این است که عکس نقیض هر یک از مقدمه‌های (۲) و (۳) همراه با مقدمه دیگر به نتیجه‌ای محال می‌انجامد؛ برای مثال، عکس نقیض قضیه (۲) عبارت است از «هر آنچه قابل اکتساب باشد، غیر معلوم است» که همراه با قضیه (۳) هر غیر معلومی غیر قابل اکتساب است»، به این نتیجه محال می‌انجامد که «هر آنچه قابل اکتساب باشد، غیر قابل اکتساب است»^۸. (رازی، قطب الدین، بی تا، ص ۱۰۶).

پاسخی نقضی نیز به استدلال فخر رازی داده شده است؛^۹ بر این اساس که اگر استدلال مذکور تام باشد، انحصاری به تصورات ندارد و در مورد تصدیقات نیز جاری خواهد بود؛ زیرا اگر تصدیقی معلوم باشد، تحصیل آن تحصیل حاصل و اگر مجهول باشد، طلب آن طلب مجهول مطلق که هر دو محال‌اند، خواهد بود.

به گفت‌وگو شریف جرجانی همین اشکال در کتاب‌های کلامی با اندک تغییری ذکر شده است؛ به این بیان که مطلوب، اگر به هیچ‌وجه دانسته نباشد، در صورتی که حاصل شود، چگونه می‌توان آن را از غیرش تمیز داد و دانست که همان مطلوب است (رازی قطب الدین، حاشیه جرجانی، بی تا، ص ۱۰۵). تعبیر دیگر از جریان همین استدلال در مورد تصدیقات آن است که در هر تصدیقی نخست باید تصور طرفین آن صورت بگیرد که آن‌ها نیز بر اساس استدلال فخر بدیهی‌اند. در این صورت، اگر تصور موضوع و محمول برای صدور حکم کافی باشند، پس اعتقاد و نظر امر مقدوری که مکلف مأمور به اکتساب آن باشد، نخواهد بود؛ زیرا در این صورت، قضیه ضروری می‌شود و اگر کافی نباشند، حکم به انتساب محمول به موضوع نیازمند واسطه خواهد بود، و در

باره آن نیز همان استدلال مربوط به تصورات جریان می‌یابد و این امر تا بی‌نهایت نیز ادامه نمی‌یابد بلکه به اولیات که خود غیرمکتسب‌اند، منتهی می‌شود (حسینی عبیدلی، ۱۳۸۱، صص ۴۴-۴۶).

به این اشکال چنین پاسخ داده شده که مطلوب تصدیقی از جهت تصویری معلوم و از جهت تصدیقی مجهول است و همین برای مطلوب بودن آن کافی است، ولی در مورد تصور آنچه خواهان دانستنش هستیم و آنچه حاصل می‌شود، از یک نوع‌اند و به همین جهت اشتباه پیش می‌آید (رازی، قطب‌الدین، بی‌تا، حاشیه جرجانی، ص ۱۰۵). به عبارت دیگر، مجهول به حسب تصور مجهول مطلق است؛ زیرا قبل از تصور علمی از نوع دیگر وجود ندارد، ولی در مورد تصدیق چنین نیست؛ زیرا قبل از آن علم تصویری وجود دارد (التفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۲۰۳-۲۰۴).

صدرالم‌تألهین نیز در پلسخ این اشکال گفته است که به صرف حضور طرفین قضیه و نسبت بین آن دو در ذهن اذعان به ثبوت یکی برای دیگری و یا سلب یکی از دیگری لازم نمی‌آید، حتی اگر تصدیق بدیهی باشد، و بدهت تصدیقی منافاتی با تأخر وجود چنین تصدیقی از حضور طرفین آن در ذهن ندارد، چه ممکن است نیازمند قصد یا التفات نفس یا به خاطر آوردن آن باشد (شیرازی، قطب‌الدین، بی‌تا، حاشیه صدرالم‌تألهین، صص ۵۲-۵۳).

۳. استدلال سوم فخر رازی در بدیهی‌انگاری تصورات

استدلال سوم^۱ فخر رازی در نفی امکان وجود تصور نظری و استفاده از تعریف برای علم و آگاهی یافتن به آن چنین است که تعاریف به اقرار خود فلاسفه مربوط به ماهیت و برای ماهیت‌اند؛ در این صورت، آنجا که بخواهیم چیزی را تعریف کنیم، چند راه پیش رو داریم:

الف. تعریف ماهیت با خود آن؛

ب. تعریف ماهیت با اجزای داخلی آن که این خود نیز دو قسم است:

یک. تعریف ماهیت با استفاده از تمام اجزای داخلی آن؛

دو. تعریف ماهیت با برخی از اجزای داخلی آن؛

ج. تعریف با آنچه خارج از محدوده ذات ماهیت است؛
د. تعریف ماهیت به آنچه مرکب از اجزای داخلی و خارجی است.
هیچ یک از اقسام یادشده ممکن نیست؛ بنابراین، تحصیل تصور هیچ چیزی ممکن نیست و این همان امتناع وجود تصور نظری است.
قسم اول از آن رو ناممکن است که مستلزم تقدم علم به شیء بر علم به آن است و این همان «دور محال» است. قسم دوم نیز از آن رو ناممکن است که اجزای ماهیت همان خود ماهیت‌اند و باز تعریف به آن‌ها مستلزم «دور» است. تعریف ماهیت به برخی از اجزای آن نیز محال است؛ زیرا تعریف ماهیت مرکب جز از طریق تعریف اجزای آن (یعنی شناختن اجزای آن) ناممکن است؛ زیرا اگر جزء ماهیت معرف آن قرار گیرد، آن جزء معرف همه اجزای ماهیت خواهد بود که خود این جزء نیز در آن‌ها داخل است و لازمه آن بازتعریف شیء به خود آن است. حتی تعریف سایر اجزای ماهیت هم به واسطه این جزء ناممکن است؛ چه مستلزم تعریف شیء به امری خارج از ذات خود خواهد بود و آشکار است که آنچه خارج از ذات است، نمی‌تواند معرف آن واقع شود. اگر تعریف شیء به امور داخل در ذات و امور خارج از آن ناممکن باشد، روشن است که به آنچه مرکب از آن دو باشد نیز محال است (طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵، صص ۷-۹).

۴. پاسخ به استدلال سوم

به استدلال سوم فخر رازی پاسخ داده شده است که اجزای مرکب عیناً همان مرکب نیستند بلکه به منزله علل مادی و صوری آن به شمار می‌آیند و مرکب معلوم آن‌هاست (حلی، ۱۳۷۹، ص ۴۸) و از این رو به وسیله جنس و فصل ماهیت، که مقدم بر آن معلول واقع می‌شوند، می‌توان به ماهیت که همان جنس مقید به فصل است و جنس و فصل اجزای آن به شمار می‌آیند، علم حاصل کرد. (طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۴۰۵، ص ۷؛ جرجانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۱۱-۱۱۸؛ التفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۹؛ رازی، قطب‌الدین، بی‌تا، صص ۱۰۷-۱۰۹).

این اشکال و پاسخ‌های آن عمدتاً مبتنی بر پذیرش نظام جنسی و فصلی ارسطویی است و البته می‌دانیم که این نظام واجد مشکلات و کاستی‌های اساسی است و از این رو، بسط و تفصیل آن نتایج قابل استفاده‌چندانی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

رای خاص امام رازی در لزوم بداهت همه تصورات ریشه در مکالمات افلاطونی به ویژه مباحث منون و سقراط در «رساله منون» دارد؛ با این تفاوت که شبهه منون در آن رساله مربوط به امتناع کسب دانش جدید به نحو کلی و عام است (هرچند مثال ارائه‌شده توسط او در آن بحث مربوط به علم تصدیقی است)، امام رازی اولاً با توجه تقسیم دانش‌ها به دو قسم «تصور» و «تصدیق» که در حکمت اسلامی صورت گرفته است و نیز با عنایت به ابتدای علم تصدیقی بر علم تصویری و بی‌نیازی علم تصویری از علم تصدیقی، شبهه مذکور را صرفاً در حوزه تصورات قابل طرح دانسته و در این خصوص نیز به جای استنتاج عدم امکان اکتساب تصور تازه به لازمه منطقی آن، یعنی ضرورت بداهت تمامی تصورات عطف توجه کرده و شبهه را در خصوص علوم تصدیقی قابل طرح ندانسته است. نقدهایی که از دیدگاه او ارائه شده نیز ناظر به حیثیت محتوایی و صوری استدلال‌های اوست. پاسخ‌های ناظر به محتوا عمدتاً متخذ از پاسخ ابن‌سینا به شبهه منون و به ویژه شرح و بسط خواجه نصیر از این پاسخ است. پاسخ‌های ناظر به صورت نیز مربوط به لوازم منطقی استدلال‌های او با استفاده از برهان خلف است و عمدتاً توسط منطق‌دانان ارائه شده است.

یادداشت‌ها

۱. البته قول به اینکه حصول علم از طریق تذکر است، به هیچ وجه مستلزم این نیست که فکر در حال سکون و رکود بماند بلکه چنین قولی عامل محرکی است که فکر را به اهتمام لازم برای جستن و بازیافتن حقایقی که از یاد برده است، وامی‌دارد (بریه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۵).
۲. نقل و رد این شبهه بعدها در دیگر کتب حکمی نیز تعقیب شد؛ برای نمونه رک. بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. رد نظری تذکری بودن علم به تدریج به صورت یک بحث مستقل در کتاب‌های فلسفی مطرح شد و برای نخستین بار فخر رازی در «المباحث المشرقیة»، فصلی را با عنوان «فی ان العلم لیس بتذکر» بدان اختصاص داد (ج ۱، ص ۳۷۵). چنان که در «اسفار» نیز فصلی با همین عنوان منعقد گردیده است (شیرازی، صدرالدین محمد، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۹۱).
۴. مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی در «شرح اشارات» رأی فخر رازی را در نفی شدت و ضعف از تصورات و پذیرش آن در تصدیقات مبتنی بر رأی او در خصوص اکتسابی نبودن تصورات می‌داند. خواجه خود تصور شیء از طریق حد را قوی تر از تصور آن از طریق رسم یا مثال می‌داند (ج ۱، ص ۱۴).
۵. عبارت ملاصدرا چنین است «لصاحب «الملخص» شبهة قویة فی اکتساب التصورات حللنا عقدها و فککنا اشکالها بتوفیق الله تعالی». متأسفانه ملاصدرا در این موضع به اینکه در کدام یک از آثار خود به شبهه فخر رازی پاسخ گفته است، اشاره ای نمی‌کند. در طبع جدید «اسفار» نیز مصحح به آن اشاره ای نکرده است. نویسنده پس از جستجوی بسیار موضع طرح و حل شبهه را در حواشی صدرالمثلون ب «شرح حکمة الاشراف» قطب‌الدین شیرازی به دست آورد.
۶. فخر رازی خود در «المحصل» در مبحث تقسیم محدثات چنین می‌گوید: «المعلوم علی سبیل الجملة معلوم من وجه ومجهول من وجه والوجهان متغیران والوجه المعلوم لا اجمال فيه والوجه المجهول غیر معلوم البته، لکن لما اجتماعا فی شیء واحد ظن ان العلم الجملی نوع یغایر العلم التفصیلی» (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۱۵۱).
۷. به این استدلال مراغی پاسخ‌های مختلفی داده شده است. علامه حلی ضمن نقل نقد مراغی و پاسخ‌های داده‌شده به آن خود نیز پاسخ دیگری به آن می‌دهد (حلی، حسن بن منصور، ۱۳۷۹، صص ۴۵-۴۷). شهرزوری نیز اشکال مراغی را مطرح کرده و بدان پاسخ داده است (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۳).
۸. گرچه منطقدالان قضایایی از این دست را در حکم تناقض و از این رو محال می‌دانند، چنان که می‌دانیم، با تحلیلی که منطقد جدید از ساختار این گونه قضایا به دست می‌دهد؛ یعنی تبدیل آن به قضی شرطیه‌ای از این دست نشان داده می‌شود که تناقضی رخ نداده؛ زیرا تناقض عبارت از عطف دو قضی متناقض به یکدیگر است. روشن است که این دو ساختار با یکدیگر تفاوت دارند.

۹. شارح «مقاصد» ضمن بیان دو اشکال مذکور با تعبیر «ثم اعترض» که به دو صیغۀ معلوم و مجهول قابل قرائت است، پاسخ را با تعبیر «فأجاب» نقل می کند که ظاهراً حکایت از پاسخی دارد که خود فخر رازی به اشکالات داده است (تفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۰۳). ولی مأخذ این سخن فخر رازی در صورتی که نقل کلام خود او باشد (یعنی پاسخ به اشکال نقضی)، در آثاری که در دسترس نویسنده بود، به دست نیامد.
۱۰. برخلاف اشکال نخست که می توانست در هر دو حوزه تصورات و تصدیقات مطرح باشد، این اشکال اختصاص به حوزه تصورات دارد.

کتابنامه

- ابن سینا، ابوعلی (۱۴۰۴- الف)، الشفاء، المنطق، البرهان، تحقیق ابوالعلا عقیفی، قم: چاپ افست کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی از روی چاپ قاهره.
- همو (۱۴۰۴- ب)، الشفاء، المنطق، القیاس، تحقیق سعید زاید، قم: چاپ افست کتابخانه آیت الله مرعشی از روی چاپ افست قاهره.
- افلاطون (۱۳۵۷)، مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، خوارزمی، ج ۱.
- بریه، امیل (۱۳۷۴)، تاریخ فلسفه، جلد اول (دوره یونانی)، ترجمه علی مراد داوودی، مرکز نشر دانشگاهی.
- بغدادی، ابوالبرکات (۱۳۷۳)، المعتمد فی الحکمة، افست دانشگاه اصفهان از روی چاپ هند.
- التفتازانی، سعدالدین (۱۳۷۰)، شرح المقاصد، تحقیق عبدالرحمن عمیر، چاپ افست انتشارات شریف رضی، ج ۱.
- جرجانی، شریف، حاشیۀ شرح المطالع ← رازی، قطب الدین
- همو (۱۳۷۰)، شرح المواقف، چاپ افست انتشارات شریف رضی از روی چاپ قاهره، ج ۱.
- حسینی عبیدلی (۱۳۸۱)، اشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، تحقیق علی اکبر ضیائی، مرکز نشر میراث مکتوب.
- حلی، حسن بن منصور (۱۳۷۹)، الاسرار الخفیة فی العلوم العقلیة، تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- همو (۱۳۶۳)، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، اشراف محسن بیدارفر، قم.

بديهی‌نگاری تصورات و نقدهای آن ۲۱

- دوانی (بی‌تا)، «حاشیة شرح الشمسیه»، *شروح الشمسیة*، بی‌جا: شركة شمس المشرق للخدمات الثقافية.
- رازی، فخرالدین (۱۳۳۵)، *الرسالة الکمالیة فی الحقائق الالهیة*، تصحیح سید محمدباقر سبزواری، دانشگاه تهران.
- همو (۱۴۰۰)، *شرح عیون الحکمة*، تحقیق احمد حجازی احمد السقا، قاهره، ج ۱.
- همو (۱۹۶۶)، *المباحث المشرقیة*، تهران: افست کتابخانه اسدی از روی چاپ هند، ج ۱.
- همو (۱۴۰۵)، *المحصل* ← طوسی، نصیرالدین محمد، تلخیص المحصل.
- رازی، قطب‌الدین (بی‌تا)، *شرح المطالع*، کتبی، قم.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۳)، *رسائل الشجرة الالهیة فی علوم الحقائق الربانیة*، تصحیح نجفقلی حبیبی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ج ۱.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۸۳)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، تحقیق مقصود محمدی، بنیاد اسلامی حکمت صدر، ج ۳.
- همو، حاشیة شرح حکمة الاشراق ← شیرازی، قطب‌الدین.
- شیرازی قطب‌الدین (بی‌تا)، *شرح حکمة الاشراق*، چاپ سنگی، بی‌جا: بی‌نا.
- طوسی، نصیرالدین محمد (۱۳۵۳)، *تعديل المعيار فی نقد تنزیل الافکار*، تصحیح عبدالله نورانی ← *منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، دانشگاه تهران.
- همو (۱۴۰۵)، *تلخیص المحصل*، تصحیح عبدالله نورانی، لبنان: افست انتشارات دارالاضواء.
- همو (۱۴۰۳)، *شرح الاشارات*، به اهتمام محمد خاتمی، تهران: دفتر نشر کتاب، ج ۱.